

تحلیل مفهوم واژه‌های ربّ و برهان در آیه «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»

افضل بلوکی*

محمدعلی مصلح‌نژاد**

چکیده

کیفیت استغراق حضرت یوسف علیه السلام در محبت خداوندی و بهره‌وری از آن در عرصه‌های زندگی برای الگوگیری جوانان بسیار حائز اهمیت است. این تحقیق به دنبال دستیابی به مفهوم دقیق واژه‌های ربّ و برهان در آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» و نیز بازشناسی برخی از روایات ضعیف وارد شده در برخی از تفاسیر در تفسیر آیه و پرهیز دادن از تفاسیر نادرستی است که به عصمت و اخلاق عملی فرستاده خدا خدشه وارد می‌نماید. از مهم‌ترین یافته‌های تحقیق حاضر عبارتند از: روایات مورد استفاده در برخی از تفاسیر از نظر سند و محتوا مخدوش است. برخلاف نظر برخی از مفسران که معنای «رب» را «عزیز مصر» دانسته‌اند، معنای صحیح «رب»، «پروردگار عالم» است. همچنین منظور از «برهان رب»، عصمت و تقوای الهی است که ریشه در نگاه توحیدی یوسف علیه السلام دارد.

واژگان کلیدی

آیه ۲۴ یوسف، ربّ، برهان، حضرت یوسف علیه السلام.

boluki@lihu.usb.ac.ir

mosleh@lihu.usb.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۷

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان (نویسنده مسئول).

** عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان.

تاریخ دریافت: ۹۷/۹/۳۰

طرح مسئله

در تفسیر آیات ۲۳ و ۲۴ سوره یوسف میان مفسران اختلاف نظرهایی وجود دارد. از جمله عبارت‌های مورد اختلاف در این دو آیه عبارتند از واژه «رَبِّ» و ضمیر «ه» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي» و عبارت «أَحْسَنَ مَثْوَايَ» و «بُرْهَانَ رَبِّهِ». برخی از مفسران با ذکر روایاتی، تفسیری متفاوت از این عبارت‌ها نسبت به مفسران دیگر ارائه داده‌اند. در مقاله حاضر به بررسی مفهومی و مصداقی دو واژه «رَبِّ» و «بُرْهَانَ» پرداخته و به نقد برخی از تفاسیر در این زمینه مبادرت نموده است.

پرسش‌های تحقیق حاضر عبارتند از:

۱. مراد از «رَبِّ» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي» چیست؟
۲. تفسیر و تأویل عبارت «بُرْهَانَ رَبِّهِ» که عامل بازدارنده حضرت یوسف علیه السلام در برابر وسوسه‌های شیطانی بود، چگونه است؟

۳. مرجع ضمیر «ه» در «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» چیست؟

فرضیه‌های قابل اثبات عبارتند از: حضرت یوسف علیه السلام (برخلاف دیدگاه برخی از مفسران)، حتی قصد زلیخا را نکرد.

عامل بی‌بدیل بازدارنده یوسف از قصد گناه (برخلاف تصور برخی از مفسران) یقین و شهود پروردگار بود.

در نگرش حضرت یوسف علیه السلام برخلاف ادعای برخی مفسران، مقصود از عبارت «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» پروردگار یکتاست.

هدف از بررسی عبارت‌های مذکور در این دو آیه، رمزگشایی از دو ابهام موجود است، نخست: نگاه توحیدی حضرت یوسف است علیه السلام که به شرک آلود شده است و دوم: عصمت و پاکی از آلودگی حضرت است که ایشان را در زمره آلودگان قرار داده است که با دیدن نشانه‌هایی از سوی خدا از پست‌ترین گناهان کنارگیری کرده است، نشانه‌هایی که اگر به گناهکارترین انسان‌ها در حین ارتکاب فعل حرام نشان داده شود، دوری گزیده و می‌رمنند. درباره پیشینه این موضوع جز تفاسیر که به تفسیر این آیات پرداخته، مقاله و پژوهش خاصی ملاحظه نشده است. بنابراین بررسی تطبیقی موضوع از منظر مفسران، همراه با تحلیل و نقد، جنبه نوآوری این تحقیق است که پیش از این انجام نشده است.

تحلیل و بررسی واژه «رَبِّ» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»

مراد از واژه «رَبِّ» در آیه ۲۳ سوره یوسف، از موارد اختلافی میان مفسران است و برخی با اذعان به

اینکه مرجع ضمیر در «إنه» عزیز مصر است، مراد یوسف علیه السلام از ربّ را عزیز مصر می‌دانند و برخی دیگر مرجع ضمیر را الله دانسته و مقصود حضرت یوسف علیه السلام را خدای یکتا می‌دانند و عده‌ای از مفسران هر دو وجه را محتمل می‌دانند هر چند که دیدگاه دوم را ارجح می‌شمارند. جهت صحت و سقم هر یک از دیدگاه‌ها به بررسی واژه مذکور در آیه پرداخته می‌شود.

وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. (یوسف / ۲۳)

و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد و گفت بیا که از آن توأم [یوسف] گفت پناه بر خدا او آقای من است به من جای نیکو داده است قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

«مُراوَدَه»، مُفاعَلَه از «رَأَدَ يَرُوْدُ» آمدن و رفتن، معنای عبارت این است که همسر عزیز مصر یوسف علیه السلام را با نیرنگ، به خودش متوجه ساخت (طبرسی، ۱۳۷۵: ۳ / ۱۹۸) یا رفت و آمد با نرمی و مهربانی و با تمام تلاش و اصرار و حيله (صادقی، ۱۴۰۶: ۱ / ۲۳۸) اینکه کسی در اراده با تو نزاع کند، یعنی تو چیزی را بخواهی و او چیز دیگری را، یا تو در طلب چیزی کوشش کنی و او در طلب چیز دیگری. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۰؛ راغب‌اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده «رود»)

عبارت «رَأَوْدَتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» کنایه از کام گرفتن است، به دلیل عبارت «غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ» چون چفت کردن درها در مواقع قصد انجام کار پنهانی و حرام و خوف شدید از نگاه دیگران انجام می‌گیرد یا اهتمام به مجامعت و مخالطت است. (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۳۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۵۵) یا کنایه از غرض مواجهه است (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۳ / ۳۳۲؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۱۹) و عدول از تصریح، به کنایه برای پنهان ماندن چیزی است که ستر آن ممکن یا ذکر آن مستهجن است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۲۴۰) بنابراین عبارت فوق از موارد کنایات اخلاقی است که در قرآن کریم به‌خصوص در زمینه اخلاق جنسی استعمال زیادی دارد و منظور از «هُوَ» در «هُوَ فِي بَيْتِهَا» حضرت یوسف علیه السلام است. در موارد دیگر نیز به جای اسم ظاهر، ضمیر آورده شده است و برای حفظ شأن حضرت به اسم تصریح نشده است. همچنان که عدم تصریح به اسم زلیخا برای حفظ آبروی او و دوری از اشاعه فحشا باشد. برای پاسخ به پرسش‌های طرح شده، نخست به ذکر و بررسی دیدگاه‌های مفسران در این زمینه پرداخته می‌شود.

دیدگاه یکم: مراد از ضمیر در «إِنَّهُ رَبِّي» عزیز مصر است

برخی معتقدند که در «إِنَّهُ رَبِّي» ضمیر «ه» ضمیر شأن و منظور از «رب» عزیز مصر است. حضرت یوسف در پاسخ به تقاضای مراوده و کامجویی از سوی همسر عزیز مصر فرمود: پناه بر خدا، او (عزیز) مرتبی و مالک من است، به تو دستور داده تا جایگاه مرا گرامی داری «أحسن مَثْوَى» ظالمان که خوبی را با بدی جواب می‌دهند، به فلاح نمی‌رسند (زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۲ / ۲۴۱) صاحب کشف با اشاره به اینکه عزیز مصر پس از خریدن یوسف علیه السلام ایشان را به همسرش سپرده و از او خواست جایگاه یوسف را گرامی دارد، در تفسیر عبارت «إِنَّهُ رَبِّي» می‌گوید: «ه» ضمیر شأن و مراد از «رب» عزیز مصر است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۴۵۵) فخررازی با بیان اینکه یوسف نخواست به وسیله مراوده با همسر عزیز مصر به او که احسانش کرده و رب و مالک اوست، خیانت کند، و در پاسخ این پرسش که یوسف آزاد بوده و بنده و مملوک کسی نبود و بندگی غیر خدا گناه کبیره است، می‌گوید: سخن حضرت مبنی بر عبد بودنش و ربوبیت عزیز یک ادعای ظاهری است و اعتقاد واقعی نیست (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۳۸) برخی از مفسران دیگر نیز با این تفسیر هم‌نظر بوده و در بیان یوسف علیه السلام ارشادی برای همسر عزیز است که حق همسرش را رعایت کرده و به او خیانت ننماید که ظالمان رستگار نمی‌شوند. (ر.ک: بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۲۳۷)

برخی از مفسران با ذکر روایاتی مراد یوسف علیه السلام از عبارت «إِنَّهُ رَبِّي» را عزیز مصر؛ همسر زلیخا می‌دانند که او را منزلتی نیکو بخشیده است (ر.ک: سیوطی، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۳) در ادامه ضمن ذکر تعدادی از این روایات، به مخدوش بودن آنها از نظر سند و محتوا پرداخته می‌شود.

أخرج ابن أبي شيبة و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن مجاهد رضي الله عنه في قوله «إِنَّهُ رَبِّي» قال سيدي يعني زوج المرأة.
ابن أبي شيبة و ابن جرير و ابن منذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ از مجاهد نقل کرده‌اند که مراد از «رب» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي»، قطفیر همسر آن زن است.
أخرج ابن المنذر عن أبي بكر بن عياش رضي الله عنه في قوله إِنَّهُ رَبِّي قال يعني زوجها.
(همان: ۱۲)

ابن‌منذر از ابوبکر بن عیاش نقل کرد که منظور از عبارت «إِنَّهُ رَبِّي»، همسر اوست.

دلایل نادرستی این دیدگاه

روایات مذکور در زمره روایات مقطوع است؛ چون سند آنها به معصوم علیه السلام نمی‌رسد، سند روایت اول

به مجاهد می‌رسد که تابعی بوده و در سال ۱۰۴ هجری وفات یافته و از شاگردان ابن عباس به‌شمار می‌آید و این روایت از مجاهد نقل شده است نه از معصوم علیه السلام حدیث دوم از ابی بکر ابن عیاش نقل شده و همان حکم را دارد. احادیث مذکور به دلیل عدم اتصال، در زمره احادیث ضعیف قرار می‌گیرند. مضاف بر اینکه در وثاقت برخی از این راویان مانند ابن ابی شیبیه، ابن منذر، ابن جریر، ابی بکر بن عیاش و ابن ابی حاتم تردید وجود دارد. از جمله ابن جریر که در سلسله راویان اکثر روایات سیوطی در تفسیر آیه فوق وجود دارد، رجال شناسانی مانند شیخ طوسی، شوشتری (۴ / ۱۰۷) خویی (۳ / ۱۴۰: ۸ / ۴۱) او را مربوط به زمان امام صادق علیه السلام می‌دانند و ایشان روایت مذکور را از مجاهد شاگرد ابن عباس (صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است، با توجه به فاصله زمانی میان راوی و مروی عنه چنین چیزی بعید است. درباره مذهب وی نیز از رجال شناسان و تاریخ‌نگاران عبارات و دلایلی مبنی بر تمایل ایشان به تشیع و علاقه وی به امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان حضرت وجود دارد و دلایلی نیز درباره تفضیل و تکریم خلفای راشدین به چشم می‌خورد، بنابراین درباره مذهب ابن جریر تردید وجود دارد. همچنین درباره ابی بکر بن عیاش بن سالم حنّاط از چند جهت تردید وجود دارد. اول از این جهت که در وثاقت او اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از رجال حدیث او را ثقه (ابن حیان، ۱۴۰۱: ۷ / ۶۷۰ - ۶۶۸) و برخی ضعیف (ابن عدی، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۳۴۵ - ۱۳۴۲) و برخی دیگر او را کثیر الغلط (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲: ۱۴ / ۳۷۹) دانسته‌اند. از جهت دیگر اینکه روایت او اتصال به معصوم علیه السلام ندارد. همچنین درباره مذهب او تردید وجود دارد برخی او را شیعه و محب اهل بیت (ابن عدی، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۳۴۲) و برخی از استدلال وی از خلافت شیخین و عثمان و تفضیل آنان سخن گفته‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۲۲: ۱۴ / ۳۷۷) تردید در این دو راوی در ضعف روایات مذکور کفایت می‌کند. افزون بر این نظر مفسران فوق از جهت محتوا محل اشکال است، زیرا از ساحت مقدس نبوی بعید است که غیر از پروردگار عالم خود را تحت ربوبیت فرد یا افرادی بداند و دلایل منطقی و معقول در نادرستی این دیدگاه از نظر محتوا در دیدگاه سوم بیان می‌شود.

دیدگاه دوم: احتمال دو وجه

برخی از مفسران معتقدند که می‌توان دو وجه را محتمل دانست و محتمل است که مراد از «ربّ» خداوند باشد یا در محل بحث، مراد از آن، سید و مالک باشد که به عزیز مصر برگردد و از مجاهد نقل شده است که ربّی؛ یعنی سیدی و در این صورت ضمیر «ه» در «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» ضمیر شأن و تعظیم است (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۱۹) همچنین صاحب مخزن العرفان با ذکر روایتی گفته

است، مراوده زلیخا با یوسف این بود که خود را می‌آراست و بر وی عرضه می‌نمود و وی را به خود دعوت می‌کرد (وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ) و گفت پیش من آی و بشتاب که من برای توأم، یوسف در پاسخ گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» زیرا که پروردگار من، منزلت مرا نیکو قرار داده، نزدیک بارگاه قدس و مرا منزلت عالی و درجه رفیع داده، چگونه در حق او عاصی شوم و به این عمل قبیح اقدام نمایم و یا اینکه عزیز تربیت‌کننده من است، چگونه حق او را رعایت ننمایم و دست خیانت به ناموس او دراز کنم و همانا خداوند ستمکاران را رستگار نمی‌گرداند (امین اصفهانی، بی‌تا: ۶ / ۳۵۳) البته قابل ذکر است که ایشان در ترجمه قسمت پایانی آیه «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» کم‌توجهی کرده و «الظالمون» را که فاعل است معنای مفعولی نموده است، درحالی‌که ترجمه درست چنین است: ستمگران رستگار نمی‌شوند. آیت‌الله مکارم شیرازی نیز وجه غالب را عزیز مصر می‌داند، که در احترام و اکرام یوسف، فروگذار نمی‌کرد و از همان آغاز کار سفارش یوسف را با جمله «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» به همسرش نمود. به نظر ایشان گمان اینکه کلمه «رَبِّ» در این معنا به کار نرود، کاملاً اشتباه است؛ زیرا در همین سوره چندین بار گاهی از زبان یوسف ﷺ و گاهی از زبان غیر ایشان کلمه «رَبِّ» به غیر خدا، اطلاق شده است.

مثلاً در داستان تعبیر خواب زندانیان می‌خوانیم که یوسف به آن فرد زندانی که بشارت آزادی‌اش را داده بود، گفت: مرا به ربِّ خود (سلطان مصر) یادآوری کن، «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف / ۴۲) همچنین هنگامی که فرستاده فرعون مصر نزد یوسف ﷺ آمد، یوسف به او فرمود: «ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» (یوسف / ۵۰)؛ به نزد ربِّ خود (فرعون) باز گرد و از او بخواه، تحقیق کند، چرا زنان مصر دست‌های خود را بریدند؟

در آیات ۴۱ و ۴۲ همین سوره نیز کلمه «رَبِّ» به مالک و صاحب نعمت، اطلاق شده است. بنابراین در همین سوره در چهار مورد، غیر از مورد بحث، کلمه «رَبِّ» به غیر خدا اطلاق شده است، در همین سوره و سوره‌های دیگر قرآن، این کلمه مکرر به پروردگار جهان اطلاق شده است، پس کلمه مشترک است و به هر دو معنا اطلاق می‌گردد. هر چند که محتمل است کلمه «رَبِّ» در آیه مورد بحث «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»، به معنای خداوند باشد؛ زیرا کلمه «اللَّهِ» که در کنار آن ذکر شده سبب می‌شود که ضمیر به آن برگردد و در این صورت معنای جمله چنین می‌شود که «من به خدا پناه می‌برم خدایی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشته است، و هر نعمتی دارم از ناحیه او است»، ولی توجه به سفارش عزیز مصر با جمله «أَكْرَمِي مَثْوَاهُ» و تکرار آن در آیه

مورد بحث، معنای اول را تقویت می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۹ / ۳۷۰ - ۳۶۹) البته در برخی از تفاسیر با اینکه هر دو وجه محتمل است، ولی معنای دوم قوی‌تر است، چون بعید است که نبی کریم، به مخلوقی بگوید «ربّ من» است هر چند که به معنای سید باشد، اما او در حقیقت مملوک نیست (درویش، ۱۴۱۵: ۴ / ۴۷۰؛ قرائتی، ۱۳۸۳: ۶ / ۵۴) در دیدگاه سوم ثابت می‌شود که عبارت «ربّی» به معنای پروردگار یکتاست نه چیز دیگر.

دیدگاه سوم: مراد حضرت یوسف علیه السلام، پروردگار یکتاست

همان‌طور که در مقدمه ذکر شد، هنگامی که همسر عزیز مصر از حضرت یوسف علیه السلام تقاضای مراوده کرد و خواست از او کام گیرد، حضرت فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛ پناه بر خدا! او پروردگار من است، به من جای نیکو داده است، قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.» (یوسف / ۲۳)

با توجه و دقت در متن و مفهوم آیه فوق دلایلی را مشاهده می‌کنیم که حاکی از این است که کلمه «ربّ» در عبارت «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»، به معنای پروردگار عالم است، نه عزیز مصر. این مدعا را با دلایلی مدلل می‌نماییم.

توجه به نکاتی در این زمینه حائز اهمیت است که در تفاسیر مورد ملاحظه بدان اشاره نشده است و برای بیان آن نکات، آیه شریفه را ذکر می‌کنیم:

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرْأَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكَدًّا وَكَذَلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَكَلَّمْنَاهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (یوسف / ۲۱)

آن کس از مردم مصر که وی را خریده بود به همسر خود گفت: منزلت وی را گرامی بدار شاید ما را سود دهد یا به فرزندش گیریم، این چنین یوسف را در آن سرزمین جا دادیم تا تعبیر حوادث رؤیا را تعلیمش دهیم که خدا به کار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

نکته یکم: درست است که واژه ربّ در هر دو معنا به کار برده شده است اما یوسف علیه السلام عزیز مصر را مالک، صاحب نعمت و پروردگار خود نمی‌دانست؛ زیرا او موحد بوده است و داستان زندگی او برای ما احسن القصص است و چگونه می‌توان داستان زندگی کسی که جز خدای متعال را مالک و پروردگار خود می‌داند، با چنین نگاه شرک آلودی احسن القصص نامید و آن را دستمایه عبرت

دانست؟! همان پروردگاری که او را از کودکی مورد عنایت ویژه خود قرار داد و او را از همه مهلکه‌ها رهانید، از آتش حسادت برادران، او را حفظ کرد، از قعر چاه نجات بخشید، دل عزیز مصر را نسبت به او نرم و وجود او را از دسیسه‌های زلیخا در امان نگاه داشت.

نکته دوم: عزیز مصر تربیت او را به عهده همسرش واگذار کرد و به همسرش سفارش اُکید کرد: «أَكْرِمِي مَثْوَاهُ»؛ منزلت او را نیکو مدار. بنابراین کسی که منزلت حضرت را گرامی داشت و جایگاهی نیکو به او بخشید، زلیخا بود نه عزیز مصر؛ به عبارت دیگر عزیز مصر به همسرش دستور داد: از او به خوبی مراقبت کن و تربیتش را نیکو گردان، به امید اینکه از او منتفع گردیم یا به فرزندیش بگیریم «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكَدًّا». در نتیجه عبارت «أَحْسِن مَثْوَاهُ» به کسی برمی‌گردد که به یوسف اکرام نموده و به او جایگاه نیکو بخشیده است، هرچند که آن کس ظاهراً زلیخاست که به دستور همسرش چنین عملی را انجام داده و او را اکرام نموده و جایگاه نیکو بخشیده، ولی در واقع مقصود حضرت یوسف زلیخا نیست؛ چون زلیخا مخاطب حضرت یوسف علیه السلام است، درحالی که مرجع در عبارت «أَحْسِن مَثْوَاهُ» غایب است و همان‌گونه که از سراسر سوره پیداست، آموزه توحید، مهم‌ترین آموزه این سوره بوده و حضرت یوسف هرگز به غیر خدا پناه نبرده و از غیر او کمک نخواست است. در نتیجه مراد از عبارت، خداوند است که امور حضرت یوسف را به خوبی تدبیر نموده است.

نکته سوم: با توجه به ادامه آیه که حاکی از اراده الهی و نشانگر سنت خداوندی است و اقتضای حکمت بالغه الهی است که این امر را برای یوسف علیه السلام تدبیر نموده و می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ؛ ما این‌گونه او را در زمین تمکین بخشیدیم.» بنابراین تمکن و جایگاه یوسف علیه السلام در کف حمایت و هدایت خداوند انجام گرفته است. به گفته علامه طباطبایی او از آنان که به زبان، خدا را یکتا دانسته ولی عملاً به او شرک می‌ورزند، نیست و اسباب ظاهری را مستقل در تأثیر نمی‌داند، بلکه معتقد است هر سببی در تأثیر خود به اذن خدا محتاج است و هر اثر جمیلی که برای هر سببی از اسباب باشد، در حقیقت فعل خدای سبحان است، او همسر عزیز را در اینکه از وی به بهترین وجهی پذیرایی کرده مستقل نمی‌داند، پس عزیز و همسرش به عنوان ربّ که متولی امور وی شده باشند، نیستند، بلکه خدای سبحان است که این دو را وادار ساخته تا او را گرامی بدارند، پس خدای سبحان او را گرامی داشته و اوست که متولی امور است و او در شدداید باید به خدا پناهنده گردد (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۷) بنابراین منظور حضرت یوسف علیه السلام از واژه ربّ، پروردگار عالم است و حضرت یوسف همه منزلت خود را از او می‌داند و هیچ‌گاه ربّ دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد و خود را بنده

کسی ندانسته و تنها بنده خدای یکتاست و بس.

نکته چهارم: مرجع ضمیر «ه» در «إِنَّه» لفظ جلاله «الله» است، همان‌گونه که از سیاق آیه بعد به خوبی آشکار می‌شود «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» که چنانچه حضرت یوسف علیه السلام برهان پروردگارش را نمی‌دید، آهنگ زلیخا می‌کرد. بنابراین او، خود را کاملاً در محضر خدا می‌دید و حضور خدا را شهود می‌نمود و مرجع «ربّ» در هر دو عبارت یکی است. علامه طباطبایی عبارت «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» را بیانگر نهایت اخلاص یوسف علیه السلام می‌داند که در توحید ریشه دارد. تعبیر ایشان چنین است: یوسف در جواب تمنای عشق زلیخا او را تهدید نکرد و نگفت من از عزیز می‌ترسم، یا به عزیز خیانت روا نمی‌دارم یا من از خاندان نبوت و طهارتم یا عفت و عصمت من مانع از فحشای من است. نگفت من از عذاب خدا می‌ترسم یا ثواب خدا را امید دارم، غیر از «مَعَاذَ اللَّهِ» چیز دیگری نگفت و به غیر از عروة الوثقای توحید به چیز دیگری تمسک نجست، پس معلوم می‌شود در دل او جز پروردگارش احدی نبوده و دیدگانش جز به سوی او نمی‌نگریسته، این همان توحید خالصی است که محبت الهی وی را بدان راهنمایی نموده و یاد تمامی اسباب و حتی یاد خودش را هم از دلش بیرون افکنده؛ زیرا اگر اینت خود را فراموش نکرده بود، می‌گفت: «من از تو پناه می‌برم به خدا» و یا عبارت دیگری نظیر آن را می‌گفت (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۶) او مربوب؛ یعنی مملوک و در تحت تربیت ربّ خویش؛ یعنی خدای سبحان است و خود مالک چیزی از نفع و ضرر خویش نیست، مگر آنچه را که خدا برای او خواسته باشد و یا خدا دوست داشته باشد که او انجامش دهد و به همین جهت در پاسخ پیشنهاد او با لفظ صریح خواسته او را رد نکرد و با گفتن «مَعَاذَ اللَّهِ» به‌طور کنایه جواب داد. نگفت: من چنین کاری نمی‌کنم، یا چنین گناهی مرتکب نمی‌شوم، یا به خدا پناه می‌برم از شر تو، یا امثال آن؛ چون اگر چنین می‌گفت برای خود حول و قوه‌ای اثبات کرده بود که خود بوی شرک و جهالت را دارد، تنها در جمله «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» از خود یادی کرد و این عیب نداشت؛ زیرا در مقام اثبات مربوبیت خود و تأکید ذلت و حاجت خود بود. (ر.ک: همان: ۱۶۹ - ۱۶۸)

نکته پنجم: ظاهر آیه بر مدعای فوق دلالت دارد: پناه بر خدا او پروردگار من است، به من جایگاه نیکو بخشیده و ستمگران رستگار نمی‌شوند. براساس قواعد عرب (القريبُ للقريب و البعيدُ للبعيد) نزدیک‌ترین مرجع ضمیر در «أَنَّه رَبِّي» کلمه جلاله الله در «مَعَاذَ اللَّهِ» است.

نکته ششم: تقوای الهی عامل بازدارنده از گناه بود و موجب شد یوسف مرتکب گناه نشود، نه عامل دیگری همچون وفاداری به صاحب‌خانه و امثال آن که بگوید: چون من در خانه عزیز مصر هستم و او حقّی بر من دارد، پس من به او خیانت روا نمی‌دارم و به همسرش تعرّض و سوء قصد

نمی‌کنم!؛ زیرا ارزش این کار کمتر از رعایت تقواست.

البته در چند جای این سوره، کلمه «رَبُّكَ» که اشاره به «عزیز مصر» است، به چشم می‌خورد، ولی کلمه «رَبِّي» هر جا در این سوره استعمال شده، مراد خداوند است (قرآنتی، ۱۳۸۳: ۶ / ۵۴) غیر از آیه مذکور، هفت آیه دیگر حاوی کلمه «رَبِّي» است که در همه آن موارد نیز مراد، خداوند است که عبارتند از آیات: ۳۳، ۳۷، ۵۰، ۵۳، ۹۸، ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره یوسف علیه السلام و برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می‌شود.

مفهوم «برهان رب» از نظر مفسران

درباره عبارت «برهان رب» از مجموع مفسران دو گونه تفسیر به چشم می‌خورد، گروهی معتقدند که حضرت یوسف علیه السلام قصد زلیخا را کرد ولی با دیدن برهان پروردگارش از این قصد صرف نظر فرمود. این گروه مفسران با ذکر روایاتی که از نظر محتوا و سند مخدوش‌اند، رفتار و افعالی را به پیامبر خدا نسبت داده‌اند که جز از انسان‌های هواپرست سر نمی‌زند. گروه دیگر مراد از برهانی را که حضرت مشاهده فرمود، مقام عصمت و اسباب یقین ایشان می‌دانند. پس از ذکر و تحلیل هر دیدگاه دلایل صحت و سقم آنها تبیین می‌گردد.

دیدگاه یکم: انصراف از قصد و تمایل، پس از مشاهده نشانه‌های غیبی

برخی از مفسران معتقدند، پس از قصد زلیخا و عزم او بر ارتباط غیر اخلاقی با حضرت یوسف علیه السلام، ایشان نیز قصد زلیخا نمود و آهنگ مراوده کرد؛ اما با مشاهده برهان پروردگارش از تصمیم خود صرف نظر فرمود:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّأى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ. (یوسف / ۲۴)

و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چراکه او از بندگان مخلص ما بود.

درباره هم و قصد یوسف علیه السلام و برهانی که ایشان را از قصدش منصرف نمود، روایاتی ضعیف، ذکر شده است. در ادامه برخی از این روایات بررسی می‌شود:

أَخْرَجَ عَبْدُ الرَّزَاقِ وَ الْفَرِيَّابِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ وَ ابْنُ جَرِيرٍ وَ ابْنُ الْمُنْذِرِ وَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ وَ

أبو الشيخ و الحاكم و صححه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما هممتُ به تزيّنت ثم استلقتُ على فراشها و همَّ بها و جلس بين رجلَيْها تبانه تُودي من السماء يا ابن يعقوب لانكن كطائر يبتفُّ فبقي لا ريش له فلم يتعظ على التداء شيئاً حتى رأى برهان ربِّه جبريل عليه السلام في صورة يعقوب عاضاً على إصبعيه ففزع فخرجت شهوته من أنامله فوثب إلى الباب فوجدته مُعلّقاً فرفع يوسف رجله فضرب لها الباب الأذني فأنفج له و اتبعته فأدركنه فوضعت يديها في قميصه فشقتُهُ حتى بلغت عضلة ساقه فألقيا سيدها لذي الباب.

از ابن عباس نقل است که گفت: وقتی زلیخا آهنگ یوسف کرد، خود را آراست و بر تخت خواب خود دراز کشید و یوسف علیه السلام نیز آهنگ او کرد و میان پاهای او نشست، آنگاه از آسمان ندایی آمد که ای پسر یعقوب! مانند پرنده‌ای مباحث که پر و بالش کنده می‌شود تا آن‌که بی‌بال و پر می‌گردد، ولی یوسف از این ندا هیچ پندی نگرفت تا آن‌که برهان پروردگارش را - جبریل علیه السلام در چهره یعقوب علیه السلام درحالی که انگشتانش را می‌گزید - مشاهده کرد، آنگاه بی‌تاب شد و شهوتش از سر انگشتانش خارج شد و به‌سوی درب گریخت و آن را بسته یافت آنگاه پای خود را بلند کرده به دریچه پایین کوبید تا گشوده شد و زلیخا او را دنبال کرد تا به او رسید و دست‌هایش را در پیراهن او آورد و آن را چاک داد تا ساق پای او رسید بناگاه آرایش را جلوی در دیدند.

أخرج أبو نعيم في الحلية عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه في قوله و لقد هممتُ به و همَّ بها قال طمعت فيه و طمعت فيها و كان من الطمع ان همَّ بجمل التكة فقامت إلى صنم مُكَلَّل بالدرّ و الياقوت في ناحية البيت فسترته بثوب أبيض بينها و بينه فقال اي شي تصنعين فقالت أستحي من إلهي ان يراني على هذه الصورة فقال يوسف عليه السلام تستحين من صنم لا يأكل و لا يشرب و لا استحي أنا من إلهي الذي هو قائم على كل نفس بما كسبت ثم قال لاتناليها مني أبدا و هو البرهان الذي رأي. (سيوطي، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۴)

ابونعيم از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل کرده که درباره عبارت «لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا» فرمود: زلیخا در حضرت یوسف طمع کرد و یوسف در زلیخا طمع کرد و برای این کار زلیخا برخاست و با پارچه‌ای سفید که میان خود و او بود، بتی را که در گوشه خانه با درّ و یاقوت آراسته شده بود، پوشاند، آنگاه یوسف پرسید، چه می‌کنی؟ گفت از خدای خود شرم دارم که مرا در این حال ببیند، یوسف گفت تو از بتی که نه می‌خورد و نه می‌نوشد، شرم داری و من از خدایم که بر هر نفسی با هر آنچه که انجام می‌دهد، قائم است (وجود همه به او وابسته است) شرم نکنم، سپس فرمود تو هرگز به آنچه از من می‌خواهی نمی‌رسی و این همان برهانی است که یوسف دید.

از میان این اخبار یک روایت از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شد که میان راوی (ابونعیم) و مروی عنه (امیرمؤمنان) سه قرن فاصله است، وی متولد ۳۳۶ و به نقل دیگر متولد ۳۳۴ قمری است (صریفینی، ۱۳۶۲: ۱۹۸) حدیث مذکور نیز از احادیث معضل و ضعیف است. همچنین ابوالشیخ یک روایت از جعفر بن محمد نقل کرده که به دلیل تشابه اسمی ممکن است تصور شود منظور امام صادق علیه السلام است درحالی که منظور الفریابی است و نقل این حدیث از وی مقطوع و از نظر علمای شیعه ضعیف است، همان گونه که تمام احادیثی را که در این زمینه ذکر نموده، مقطوع‌اند و برخی از آنها علاوه بر آن در شمار احادیث مرسل‌اند و همه این‌ها از نظر علمای شیعه دلیل بر ضعف احادیثند.

افزون بر ضعف روایات از نظر سند، متن و محتوای آن نیز با مبانی دینی از جمله عصمت پیامبران و ایمان آگاهانه، خالصانه و کامل انبیای الهی منافات دارد. در متن روایت، پیامبر الهی را به گناه طمع و رفتار هوس‌آلود نسبت به یک زن محکوم نموده است و آن چنان شخصیت ضعیف‌الایمانی از او ساخته است که با دیدن صحنه‌های شهوت‌آلودی که ساخته و پرداخته زلیخاست، از خود بی‌خود شده است و به کلی از خدا غافل شده است و از نظر توجه و یاد خدا تا بدان حد سقوط کرده است که به رفتار زلیخا غبطه می‌خورد و با دیدن صحنه پرده افکندن او بر روی بتی، به خود آمده و می‌گوید آیا من از او کمترم، چرا از خدای خود شرم نکنم و گویا از زلیخای مست شهوت نیز غافل‌تر و تا زمانی که تلنگر حیای آن زن در برابر بتش را ندیده، یادش نیست که خدایی دارد و باید از او شرم کند!

چکیده آنچه که در روایات منقول در برخی از تفاسیر در این زمینه آمده، چنین است: مرغی روی شانه یوسف نشست و در گوشش گفت: دست نگهدار که اگر این کار را بکنی از درجه نبوت ساقط خواهی شد. یا یعقوب را دید که در کناری ایستاده انگشت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای یوسف نمی‌بینی مرا؟! یا دید همسر عزیز نخست پارچه‌ای بر روی چیزی افکند، پرسید چه می‌کنی؟ گفت: روی بتم را می‌پوشم که مرا به چنین حالت شرم‌آوری نبیند، یوسف گفت تو از یک سنگ و جماد بی‌چشم و گوش حیا می‌کنی و من از خدایی که مرا می‌بیند و از پیدا و پنهانم خبر دارد حیا نکنم؟! در روایت دیگر؛ از ضمیر و سِرّ خود صدایی شنید: ای یوسف! اسم تو در دیوان انبیا نوشته شده، و تو می‌خواهی چون سفیهان رفتار کنی. بعضی دیگر گفته‌اند: کف دستی دید که از دیوار خارج شد و بر آن نوشته بود: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا»؛ نزدیک زنا نروید که عملی زشت و راهی بد است. عده‌ای گفته‌اند: سقف خانه باز شد و صورتی زیبا دید که می‌گفت: ای رسول عصمت، چنین نکن؛ زیرا تو معصومی. طایفه‌ای دیگر گفته‌اند: سر خود را پایین انداخت دید بر زمین نوشته

شده: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ؛ هَر كَس كَار بَدِي كُنْد بَه هَمَان كَيْفَر دَادَه مِي شُود» بعضی دیگر گفته‌اند: فرشته‌ای نزدش آمد و بال خود را به پشت او کشید، شهوتش از نوک انگشتان پایش فروریخت. بعضی دیگر گفته‌اند: عزیز را در حیاط دید که صدا می‌زند: آیا من اینجا نیستم. بعضی دیگر گفته‌اند: بین او و طرفش حجابی افتاد که یکدیگر را نمی‌دیدند. بعضی گفته‌اند: دختری از دختران بهشت را دید و از جمال و حسن او متحیر گشته، پرسید: از آن کیستی؟ گفت: از آن کسی هستم که در دنیا زنا نکرده باشد و بعضی گفته‌اند: مرغی از کنارش عبور کرد و بر او بانگ زد که ای یوسف! عجله مکن که او برای تو حلال است و برای تو خلق شده است. بعضی گفته‌اند: آن چاهی را دید که در قعر آن بیچاره بود و دید که فرشته‌ای لب آن چاه ایستاده می‌گوید: ای یوسف! آیا بیچارگی آن روزت فراموش شده است. بعضی دیگر گفته‌اند: زلیخا را به صورتی بسیار زشت دید و از او گریخت. بعضی گفته‌اند صدایی شنید که می‌گوید: ای یوسف به سمت راست نگاه کن، وقتی نگاه کرد ازدهایی عظیم دید که بزرگتر از آن قابل تصور نبود و می‌گفت: زناکاران فردا در شکم منند، لاجرم یوسف فرار کرد (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۷۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۵؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۱۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۵ / ۱۹۱ - ۱۸۵؛ علم‌الهدی، بی‌تا: ۶۸ - ۶۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۶ - ۱۴) برخی از این مفسران با ذکر روایات فوق مقام معصوم پیامبر را از مضمون روایات تنزیه نموده و روایات را ضعیف دانستند. به‌عنوان مثال فیض کاشانی در صافی بعد از نقل پاره‌ای از این روایات، می‌نویسد: «عامه اموری را به یوسف علیه السلام نسبت دادند و روایاتی را نقل کردند که نقل آن شایسته نیست چه رسد به اعتقاد آن.» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۴) و عیاشی پس از نقل روایت «رَأَى فِي صُورَةِ يَعْقُوبَ عَاضًا عَلَى إِصْبَعِيهِ فَفَزِعَ فُخْرَجَتِ شَهْوَتَهُ مِنْ أَنْأَمَلَهُ...» آن را بی‌اساس و مخالف عقاید شیعه دانسته و روایت را بر تقیه حمل نموده است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۷۳) و برخی از مفسران مانند سیوطی روایات مذکور را نقل نموده‌اند و بدون هیچ توضیحی با نگاه تأیید، آنها را ذکر کرده‌اند. جای بسی تأمل است که برخی از مفسران با ذکر روایاتی مخدوش پیامبر خدا را چنان توصیف می‌کنند که بر انجام زنا اصرار دارد که سه‌بار آیت الهی را که او را از این عمل ناپسند نهی می‌کند، می‌بیند اما دست‌بردار نیست و بار چهارم خودداری می‌کند! درحالی‌که بسیاری از افراد خاطی و گناهکار با دیدن یکی از این نشانه‌ها مطمئناً از گناه دست می‌شویند. طبعاً کسانی که این روایات را می‌بینند خواهند پرسید: آیا فردی که بر هوای نفس خود مسلط‌تر باشد، وجود نداشت تا به پیامبری برگزیده شود؟ آیا کسی حاضر است دختر خود را به نکاح چنین فردی ضعیف النفس درآورد تا خدای حکیم او را نبوت بخشد؟

اگر از یوسف کوچکترین لغزشی سرزده بود، قرآن کریم از آن خبر می‌داد و از توبه و استغفارش یاد می‌کرد، همچنان که از آدم و داود و نوح و ایوب و ذوالنون علیه السلام، توبه و استغفار ایشان را نقل کرده است، ولی درباره یوسف علیه السلام مشاهده می‌شود که جز ثنا و مدح چیزی نگفته و در مقام ثنایش، او را مُخْلِص خوانده است.

پس به طور قطع دانسته می‌شود که یوسف علیه السلام در چنین مقام خطیری، ثبات قدم خود را از دست نداده است و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست. (ماحصل بسیاری از تفاسیر چنین است)

دیدگاه دوم: مقام عصمت از قصد گناه مبرا است

در بسیاری از تفاسیر بیان شده است که همسر عزیز مصر قصد جدی بر آمیزش و مخالطت با حضرت یوسف علیه السلام را داشت و حضرت با توجه به طبع بشری، اگر به دلیل عصمت و عاری بودن از گناه و خطا نبود، ممکن بود قصد مراوده با زلیخا را کند، اما چون معصوم بود و برهان پروردگارش محقق بود، او اصلاً قصد زلیخا نکرد و در پاسخ به درخواست زلیخا گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ». (ر.ک: طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۲ / ۱۹۸؛ امین اصفهانی، بی تا: ۶ / ۳۵۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۶۳ - ۱۶۱)

فیض کاشانی در تفسیر آیه با ذکر روایتی از امام رضا علیه السلام می‌نویسد: «لَقَدْ هَمَّتْ بِه: قصدت مخالطته وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ هَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِه وَ لَكِنَّه كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومَ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱ / ۵۶۷) ایشان از قول برخی از مفسران با بهره‌گیری از روایات، منظور از سوء و فحشاء را قتل و زنا می‌دانند، «كذلك لنصرف عنه السوء و الفحشاء يعني القتل و الزنا» (فیض، ۱۴۱۸: ۱ / ۵۶۷) طبرسی برهان را نبوت مانع از ارتکاب فواحش و حکمت را بازدارنده از قبایح می‌داند، «البرهان: التوبة المانعة من ارتكاب الفواحش و الحكمة الصارفة عن القبائح» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۲ / ۱۹۸) برخی از مفسران دیگر نیز با ذکر روایات و اقوال دیگر چنین مفهومی را بیان کرده‌اند که متعلق «هَمَّتْ» با «هَمَّ» متفاوت است، مانند: «هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ» و «إِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوْسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أَجْبَرْتَهُ لِعَظْمِ مَا تَدَاخَلَهُ، فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ». (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۱۶۸)

این مضامین در تفاسیر دیگر نیز با ذکر حدیثی از امام رضا علیه السلام بیان شده است، مأمون خلیفه عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: آری، گفت: پس این آیه

قرآن تفسیرش چیست؟ «وَلَقَدْ هَمَّتْ يَهْ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»؛ امام فرمود: «لَقَدْ هَمَّتْ يَهْ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَمْ يَهَمْ بِهَا كَمَا هَمَّتْ يَهْ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُوم لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ» یعنی همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه هم نمی‌رود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۹ / ۳۷۱؛ حویزی، ۱۴۱۵: ۲ / ۴۱۹؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۲۰) بروسوی با نسبت دادن قول به قصد گناه یوسف علیه السلام به حشویه، آن را مردود دانسته و مقام عصمت را مبرا از ارتکاب فواحش و قصد حرام می‌داند. (ر.ک: بروسوی، بی‌تا: ۴ / ۲۳۹ - ۲۳۸)

از منظر برخی از مفسران، برهان همان تکالیفی است که خدا بر ذمه مکلفان گذاشته، مانند وجوب اجتناب از محارم و حرمت زنا و علم بر عقاب مترتب بر زناست. یا تطهیر نفوس انبیا از اخلاق ذمیمه است و از نظر برخی، برهان همان نبوت مانع از ارتکاب فواحش است و به گفته زحیلی همه این معانی متقارند و امکان صحت همه وجود دارد (ر.ک: زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۲ / ۲۴۴) فخررازی با تعلیل به ظاهر آیه شریفه می‌نویسد: «یوسف قصد او نکرد چون در صورت قصد او «هَمَّ بِهَا» جواب لولا می‌شود و بر آن مقدم شده است و این تقدم نادرست است. همچنین در صورتی که «هَمَّ بِهَا» جواب لولا باشد، باید همراه با لام «لَهَمْ بِهَا» بیاید ایشان در جواب این مطلب که در صورت عدم هم یوسف به آن زن، ذکر عبارت «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» بی‌فایده است، می‌نویسد: «بلکه در ذکر آن فایده بزرگی است که ترک قصد یوسف علیه السلام به دلیل عدم رغبت ایشان به زنان و عدم قدرت او بر آنان نبوده، دین خدا او را از این امر باز داشت» (رازی، ۱۴۲۰: ۱۸ / ۴۴۲) و برخی برهان را به معنای علمی که خداوند به یوسف علیه السلام داد و دلالت دارد بر حرام دانستن آنچه که خداوند تحریم فرموده، بنابراین ایشان حتی قصد حرام نکرد، چه رسد به ارتکاب آن (ر.ک: اندلسی، ۱۴۲۰، ۶ / ۲۵۹) و شاید «برهان» به معنای سلطان باشد و هر جا اطلاق شود مقصود از آن سببی است که یقین آور باشد؛ چون در این صورت برهان بر قلب آدمی سلطنت دارد. اما آن برهانی که یوسف از پروردگار خود دید یکی از اسباب یقین بوده که با آن، جهل و ضلالتی باقی نمی‌ماند و نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند و دلیل آن، اصل توحید؛ یعنی ایمان به خدا و به تعبیر دیگر محبت الهی‌ای بود که وجود او را پر و قلب او را مشغول کرده بود و در دلش جایی حتی به قدر یک سرانگشت برای غیر خدا خالی نگذاشته بود، بنابراین برهانی که یوسف علیه السلام دید یک عامل است که نتیجه‌اش علم و یقین است، اما نه از علم‌های معمول و متعارف بلکه نوعی علم شهودی که به بندگان مخلص ارائه می‌شود. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۷۶ - ۱۷۲)

یکی از اشارات لطیف که در عبارت «لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» به کار رفته این است که سوء و فحشاء را از یوسف برگردانیده، نه اینکه یوسف را از فحشاء و قصد به آن برگردانیده باشد. علامه طباطبایی درباره دو کلمه سوء و فحشاء تعبیر دقیقی دارد و می‌نویسد:

مناسب‌تر آن است که بگوییم منظور از «سوء» تصمیم بر گناه و میل به آن است و منظور از «فحشاء» ارتکاب فاحشه یعنی عمل زنا است، پس یوسف علیه السلام نه این کار را کرد و نه نزدیکش شد، ولی اگر برهان پروردگار خود را نمی‌دید به انجام آن نزدیک می‌شد، لذا خدای تعالی به همین نکته اشاره کرده و فرموده: لِتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ؛ تا سوء و فحشاء را از او بگردانیم و فرموده: لِنُصْرِفَهُ عَنِ السُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ؛ تا او را از سوء و فحشاء بگردانیم؛ چون در این صورت بدین معنا می‌شد که در یوسف اقتضای ارتکاب گناه بود، و او محتاج بود که از آن برگردانده شود و این با شهادت خدا به اینکه یوسف از بندگان مخلص بود منافات دارد. بندگان مخلص آنهاییند که خداوند، خالص برای خود قرارشان داده، به طوری که غیر خدا هیچ چیز در آنان سهم ندارد و در نتیجه غیر خدا را اطاعت نمی‌کنند، خواه تسویل شیطان باشد و یا تزیین نفس و یا هر داعی دیگری غیر خدا. و اینکه فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» در مقام تعلیل جمله «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ...» است و معنایش این می‌شود: ما با یوسف این چنین معامله کردیم، به خاطر اینکه او از بندگان مخلص ما بود و ما با بندگان مخلص خود چنین معامله می‌کنیم. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱ / ۱۷۴)

نتیجه

حاصل کنکاش انجام‌شده در مقاله حاضر، عبارتند از:

منظور از واژه «ربّ» در آیه مذکور پروردگار یکتاست، هر چند که در مواردی در همین سوره به منظور عزیز مصر به کار برده شده است، اما در هشت مورد به صورت «ربّی» به کار برده شده که در همه موارد به معنای پروردگار عالم است.

در عبارت «أحسن مَثْوَى» (که برخی از مفسران با استناد به آن واژه ربّ را به عزیز مصر حمل کرده‌اند)، کسی که به حضرت یوسف تمکن بخشید و او را تکریم نمود، خدای متعال است نه عزیز مصر یا همسرش و یوسف علیه السلام همه اعتبار و مقام و منزلت خود را از جانب پروردگار عالمیان به دست آورده است.

برهانی که یوسف علیه السلام دید، یکی از اسباب یقین بوده که با آن، نفس آدمی چنان مطیع و تسلیم

می‌شود که دیگر به هیچ وجه به معصیت میل نمی‌کند و دلیل آن، اصل توحید است. بنابراین عبارت «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» در مقام تعلیل «تَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» است. برخلاف آنچه که در برخی از تفاسیر ذکر شده، حضرت یوسف هرگز قصد همسر عزیز مصر نکرد. روایات ذکر شده و مورد استناد که رب را همسر زلیخا و برهان را نشانه‌هایی پنداشته‌اند که باعث انصراف از گناه پس از تمایل یا قصد گناه شده، از نظر سند ضعیف و از نظر محتوا مخدوش است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ابن عطیة، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر.
- امین اصفهانی، نصرت بیگم، بی تا، تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن، بی تا، بی جا.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
- بروسوی، اسماعیل، بی تا، روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸ ق، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، ۱۳۶۳، تفسیر اثنا عشری، تهران، میقات.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان، چ ۴.
- درویش، محیی‌الدین، ۱۴۱۵ ق، اعواب القرآن و بیانه، سوریه، دارالارشاد.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی، ۱۴۱۱ ق، التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، دمشق، دار الفکر، چ ۲.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دارالکتب العربی.
- سبزواری، محمد، ۱۴۱۹ ق، ارشاد الاذهان، بیروت، دارالتعارف.

- سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، ۱۴۰۸ ق، *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چ ۲.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدرالمشور فی التفسیر بالمأثور*، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
- سیوطی، جلال‌الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالکتب العربی.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۴۰۶ ق، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، فرهنگ اسلامی، چ ۲.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چ ۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۵، *جوامع الجوامع*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، *مجمع البحرين*، تهران، مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طبیب، سید عبدالحسین، ۱۳۶۹، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، اسلام.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰، *کتاب التفسیر*، تهران، علمیه.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر الصافی*، تهران، الصدر.
- فیض کاشانی، محمدمحسن، ۱۴۱۸ ق، *الاصفی فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، دارالهجرة.
- قرائتی، محسن، ۱۳۸۳، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چ ۱۰.